

رازها

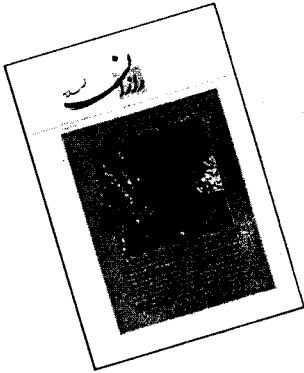
فصلنامه

فرهنگ و هنر، استان مرکزی، سال دوم، شماره ۵، تابستان ۱۳۹۷
۱۷۰۰۰ تومان



یک سئاله شدیم؛ یادداشت سردبیر / حرکت در جاده‌های پر از سنگلاخ؛ عباس باری / رومنو و ژولیت، لیلی و مجنون؛ عباس آذری / راز بزرگ (گفتگو با استاد هوشنگ ترابی (شهرزاد)؛ به کوشش مهرداد شمیربندی / مقایسه داستان دستگیری اربابرق (تاریخ پهلوی) و داستان اسد و ثور (کلیله و دمنه)؛ محمدرضا زمان احمدی و حسین نورادی / خوائف شاعر مرثیه سروده احمد شاملو؛ جمشید بهرامی / خلیل ملکی در اراک؛ یوسف نیکفام / بازتاب عنصری بلخی در شعر شاعران؛ احمد بدخشان و رسول عهدی / شعر خوشمزه فریدون فراهانی / چمچه گنن (گلین) و عروسی فساته رسم پاران خواهی منطقه سرپند؛ امیر مولوی / حاج آخوند، «بوی سیب و نان تازه می‌دهد» (یادداشتی بر کتاب حاج آخوند اثر سید عطاءالله مهاجرانی) / رضا مهدوی هزلوه / سپاهان، گوی چوباره انتهای پارک زندان کمال؛ محمد مددی / چرخ‌نامه اسماعیل فردوس فراهانی / یاد قدیم؛ شمس‌الله دایی‌زاده / صدرالدین عینی؛ عبدالرضا چراغی / شرح حال زنده‌یادان محمود شیرمحمدی و اسماعیل حرم‌آبادی
هرمنان روحوشی اراک

به نام خداوند جان و خرد



فصلنامه فرهنگی هنری

سال دوم، شماره پنجم، تابستان ۱۳۹۷

سرمدیر: لیلا خوانساری

اشتراک و توزیع: علی اکبر هندی

خوشنویسی نامواره: استاد محمود پورهادی

طراح جلد: سینا صفری

صفحه آرای و چاپ: چاپخانه انتشارات اروانه

صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: یوسف نیک فام

همکاران این شماره:

عباس یاری، عباس آذری، هوشنگ توایی،
محمد مددی، زنده یاد اسماعیل فردوس
فراهانی، محمد رضا زمان احمدی، جمشید
بهرامی، حسین نومهادی، مهرداد
شمسیربندی، فریدون فراهانی، عبدالرضا
چراغی، امیرمولوی، احمد بدخشان، رسول
عبدی، شمس الله دایی زاده، رضا مهدوی
هزاوه، سروش نیمافر، ابوالفضل مجیدیان

نشانی: تهران، خیابان بزرگمهر، تقاطع خیابان برادران شهید مظفر، شماره ۱۲، کد پستی ۱۴۱۶۹۴۳۵۷۱

اراک، کتابفروشی طلوع، خیابان شکرایی، روبه روی مجتمع پزشکی فارابی، تلفن ۳۲۲۴۱۰۲۵

رایانامه: faslnamehrazan@gmail.com

تلفن تماس با دفتر نشریه: ۰۹۳۵۲۲۸۰۱۸۱ و ۰۲۱۵۵۳۸۰۶۴۳

نقل نوشته های رازان با یادآوری منابع مجاز است

تصویر روی جلد: زنده یاد محمود شیرمحمدی، سیاه نمایش «بهرام و گلندام» به کارگردانی «حجت الله سبزی»

تصویر پشت جلد: نقاشی از ابوالفضل مجیدیان



با یاد و خاطره هنرمند سیاه‌باز
زنده‌یاد محمود شیرمحمدی (۱۳۲۲-۱۳۹۶)



فهرست

یادداشت سردبیر

یک ساله شدیم ۴

یادداشت میهمان

۸ حرکت در جاده‌ای پر از سنگلاخ/ عباس یاری

از میان مقالات

- رومئو و ژولیت، لیلی و مجنون/ عباس آذری ۱۲
مقایسه داستان دستگیری اربارق(تاریخ بیهقی) و داستان اسد و ثور(کلیله و دمنه)/
محمدرضا زمان احمدی و حسین نومردی ۲۲
خوانش شعر مرثیه سروده احمد شاملو/ جمشید بهرامی ۳۰
خلیل ملکی در اراک/ یوسف نیک فام ۳۷
بازتاب عنصری بلخی در شعر شاعران/ احمد بدخشان و سید رسول عبدی ۴۵
شهر خوشمزه/ فریدون فراهانی ۶۲
چُمچه گلنن(گلین) و عروسی قنات؛ رسم باران خواهی منطقه سربند/ امیر مولوی ۷۰

خندیدن

چرخ‌نامه/ زنده‌یاد اسماعیل فردوس فراهانی ۷۸

یاد قدیما/ شمس‌الله دایی‌زاده ۸۱

تاریخ گفتاری استان مرکزی

راز بزرگ (گفت‌وگو با استاد هوشنگ ترابی(شهرآز))// به کوشش مهرداد شمشیربندی ۸۶

طعم خاطرات

سپاهان، کویِ جوواره، انتهای پارک، زندان کمال/ محمد مددی ۱۲۴

شاعران و نویسندگان پارسی‌زبان

صدرالدین عینی/ عبدالرضا چراغی ۱۲۸

نقد کتاب

حاج آخوند، «بوی سبب و نان تازه می‌دهد»

(یادداشتی بر کتاب حاج آخوند اثر سید عطاءالله مهاجرانی)/ رضا مهدوی هزازه ۱۴۲

یاد بعضی نفرات

شرح حال زنده‌یادان محمود شیرمحمدی و اسماعیل حرم‌آبادی هنرمندان روحوضی اراک ۱۵۰

یک ساله شدیم

یادداشت سردبیر

یک ساله شدیم، شوق‌انگیز و سرخوش و شاد، اما... تلخی‌ها و مرارتهای کار در نشریات بسیارند، اما ما همچنان بر سر پیمان خود با خوانندگان فرهیخته رازان ایستاده‌ایم. حالا دیگر، بسیاری مشتاقانه منتظر انتشار هر شماره جدید هستند و پیامهای امیدبخشی از دور و نزدیک به دفتر فصلنامه می‌فرستند. بر خود می‌بالیم که در زمان اندک یک ساله، بسیاری از چهره‌های فرهنگی و اندیشمند استان مرکزی و حتی کشور با قلمفرسایی، هدیه‌های ارزشمندی در نشریه از خود به یادگار گذاشتند. بر خود می‌بالیم که سفیدی کاغذی که رنج بسیاری با بهای گزاف برای تهیه آن کشیده‌ایم، با قلم توانمند آنان مزین شده است و همچنان چشم‌انتظار مهربانی آنان هستیم تا بتوانیم قدمهای بعدی را با گامهایی محکم‌تر برداریم.

پس از یک سال انتشار رازان، شایسته و زینده است از نویسندگان، هنرمندان و فعالان فرهنگی و هنری استان و کشور به خاطر حمایتها و مهرورزی‌شان کلاه از سر برداریم و به گرمی دست یکایک این عزیزان را بفشاریم و سپاسگزار آنان باشیم:

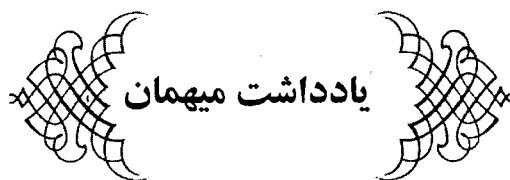
آب‌برین، مهدی / آذرپی، عباس / ابوالمعصومی، جلال‌الدین / افتخاری، یوسف / اکرمی، موسی / بادکوبه‌ای هزاوه، مصطفی / بدخشان، احمد / بنی‌جمالی، آرش / بهارلو، عباس / بهرامی، جمشید / بیاتی، فرهاد (اراک تلگرام) / بیگ‌آقا، محسن / بیگی، علی / پورهادی، محمود / ترابی، هوشنگ / سلیمی، زهرا / جمالزاده، محمد حسین / چراغی، عبدالرضا / حسین‌آبادی، سعید / حیدری، مسعود / حیدری، مرتضی / دایب‌زاده، شمس‌الله / دلخواسته، محمد مهدی / ذبیحی، مرتضی (خانواده محترم) / ذکائی آشتیانی، مصطفی / رجایی، فرهنگ / رجبی فروتن، سعید / رسولی، حدیث / رضانی، غلامرضا / زمان احمدی، محمد رضا / زیاری، علی / زیاری، مازیار / زیاری، مانی / سلیمانی، حمید رضا / سوفالی،

هوشنگ / شاه حسینی، سعید / شکاری، حسن / شمشیربندی، مهرداد / شمشیربندی، ولی‌الله / شیری، سعید / صابری نسب، مریم / صاحب‌الزمانی، علی / صدرا، محمد / ضوابطی، سید مجتبی / عبدی، رسول / عبدلی آشتیانی، اسدالله / فاضلی، هادی / فراهانی، الهام / فراهانی، فریدون / فیروزیان، مهدی / کتانفروش، سید مهدی / کندی، محمد مهدی / گلستانی عراقی، علیرضا / لطیفی، مرتضی / لعل‌بار، عباس / مبصری، بهروز / مجیدیان، ابوالفضل / مددی، محمد / مسعودی، مجتبا / مشایخی، مصطفی / مولوی، امیر / مهدوی هزاوه، رضا / ناهیدی، شهرام / نومرادی، حسین / نیک‌عهد، مجید / نیک‌فام، هانا / نیمافر، سروش / وروانی فراهانی، محمد / هاشمی، رضا (اراک‌ی باس) / هندی، آرینا / یاری، عباس / یوسفی، فاطمه.

کتابفروشی طلوع اراک، کتابفروشی حقیقی اراک، کتابفروشی دارینوش اراک، کتابفروشی دهکده اراک، کتابفروشی آیه اراک، کتابفروشی توس تهران، کتابفروشی طهوری تهران، کتابفروشی پیشگام تهران، اداره کل میراث فرهنگی صنایع دستی و گردشگری استان مرکزی.

راهنمای ارسال مقالات و مطالب به فصلنامه رازان

- حروفنگاری در قالب واژه‌نگار word و با فونت Bmitra و با اندازه قلم ۱۴ با فاصله سطرها ۱/۱۵.
- مقالات نباید پیش از این و یا همزمان در نشریات دیگر منتشر شده باشند.
- اولویت انتخاب مقالات با موضوعات فرهنگی و هنری استان مرکزی است.
- مقالات بیشتر از سی صفحه A4 نباشد.
- اصل مقالات ترجمه‌ای همراه متن فارسی فرستاده شود.
- فصلنامه در اصلاح و تغییر متن به شیوه نگارشی آن آزاد است.
- شرح حالی کوتاه در چند سطر از نویسنده یا مترجم.
- ارجاع منابع به ترتیب: نام خانوادگی، نام پدیدآورنده، عنوان کتاب یا مقاله یا نشریه، نوبت چاپ، محل نشر، نام ناشر، سال نشر، صفحه درج شود.
- مقالات به پست الکترونیکی fasnamehrazan@gmail.com و یا به نشانی دفتر فصلنامه در تهران و یا اراک ارسال شود.



حرکت در جاده‌ای پر از سنگلاخ / عباس یاری

حرکت در جاده‌ای پر از سنگلاخ

عباس یاری، دبیر هیأت اجرایی و تحریریه ماهنامه فیلم

حکایت «رازان» در این زمانه پرغبار و سرشار از دلهره و دغدغه برای اهالی نشر و کتابت، تا حد زیادی با شکل‌گیری مجله فیلم در دهه شصت نزدیک است. دوره‌ای که ما به صرافت انتشار یک مجله سینمایی افتادیم، کشور درگیر یک جنگ ویرانگر شده بود و هواپیماهای دشمن بالای سر شهرها ویراژ می‌رفتند و از هر طرف آتش بر روی مردم بی‌گناه می‌ریختند. سینمایی که در جریان یک انقلاب مذهبی تعطیل شده و یکی بعد از دیگری کرکره‌هایشان پایین کشیده شده بود، اغلب بی‌صاحب رها شده و با بلا تکلیفی تغییر کاربری می‌دادند، آنهایی هم که از آتش خشم انقلابیون در امان مانده بودند، به انبار و سالنهایی برای دعا و نیایش و احتمالاً جشنهای مذهبی تبدیل می‌شدند. بلا تکلیفی در تمامی جنبه‌های فعالیت‌های سینمایی و انتشاراتی سایه انداخته بود و تعداد تولید فیلم از انگشتان یک دست هم کمتر بود. بسیاری از چهره‌های معروف سینمایی از ترس محاکمه، یا از کشور رفته بودند یا در گوشه‌ای پنهان شده بودند.

ما در چنین شرایطی آستینها را برای انتشار یک مجله سینمایی بالا زدیم. تصورمان این بود که وقتی عشق هست، قدرتش آن قدر هست که سدها را بشکند، از سختی‌ها هراسی به دل راه ندهد و با مشکلات کنار بیاید. این آرزو با گذشت زمان، نتایجش را نشان داد و ما با همدلی و کار، شماره به شماره شاهد به بار نشستن رؤیاهایمان بودیم و جلو آمدیم تا امروز که بیش از سی و شش سال از شکل‌گیری و انتشار این مجموعه گذشته و امرداد امسال، پانصد و چهل و پنجمین شماره‌اش را منتشر کردیم.

«رازان» در چنین حال و هوایی قدم به میدان گذاشته است، در شرایط هولناکی که تهاجم دشمن با گسترش فضاها و مجازی‌ان‌چنان نفس تنگی‌هایی در جامعه ایجاد کرده که معلوم نیست عاقبت کار به کجا می‌انجامد؟ این تصور خیلی گنگ و کم‌رنگ در خاطرمان هست که روزی روزگاری این طرف و آن طرف شبیه جامعه اروپایی گاه

تک و توک کتابهایی در دست مردم می‌دیدیم. در دههٔ شصت و هفتاد سیلی از علاقه‌مندان به فرهنگ و ادبیات برای خرید کتاب راهروهای نمایشگاه را سرشار از جمعیت می‌کرد، در حالی که حالا مدتهاست غرفه‌های فروش ساندویچ و تنقلات است که در نمایشگاه فرصت سر خاراندن ندارند و در گوشه و کنار نمایشگاه، این غرفه‌های فروش سیم‌کارت و خدمات گوشی‌های همراه‌اند که به صورت مراجعان لب‌خند می‌زنند! گوشی‌هایی که کانالهای‌شان با فضاهای زرد در حال تخریب ذائقهٔ مصرف‌کنندگان و جانشینی کتاب و نشریه‌های جدی‌اند. در این مسیر، دکانهای آموزشی مثل قلم‌چی و گاج و... چنان عرصه‌ای در اختیار گرفته‌اند و سم مهلکی به کالبد فرهنگ می‌ریزند که رغبتِ تفکر، تحلیل و مطالعهٔ کتاب در نسل جوان را به سمت پاسخهای چهارجوابی برده‌اند و با اختیار گرفتن بیشترین کاغذ وارد شده در بازار، خانواده‌ها را ناچار می‌کنند برای موفقیت فرزندان‌شان در کنکور و توفیق در واحدهای درسی پولساز، بخشی از درآمدشان را صرف خرید این کتابها کنند. در چنین وضعیت ناهنجاری، دولت ارزهای اختصاص داده شده برای کاغذ را در اختیار کسانی قرار می‌دهد که هویت حقیقی ندارند و با این ارز، خوراک دام و دستگاه‌های بخارشور وارد می‌کنند! متأسفانه این چرخهٔ معیوب در تمام ارکان جامعهٔ ما رسوخ پیدا کرده و مثل ویروسی خانمانسوز از دوران ابتدایی تا پایان دورهٔ دانشگاهی، جامعه را درگیر چنین دکانهای آموزشی کرده است. در این سیستم معیوب به کودکان شیوهٔ زندگی و کتاب‌خوانی آموزش داده نمی‌شود و ذهن آنها را تبدیل می‌کند به انباری از محفوظات بی‌خاصیت و بی‌ارزش. به خانواده‌ها کتابهایی فروخته می‌شود که بعد از یکی دو سال، تاریخ مصرفش به پایان می‌رسد و جز سطل زباله به درد کسی نمی‌خورد، در حالی که کتاب هرگز دارای تاریخ مصرف نیست.

حالا «رازان» در چنین شرایط ناهنجاری قدم در عرصهٔ نشر گذاشته و باید جدا از تلاش برای تولید مطالب خواندنی و جذب مخاطب، با خرید کاغذ به قیمت گران و پرداخت هزینه‌های سنگین چاپ، خودش را زنده و سرپا نگه دارد. کاری بسیار سخت و پر زحمت.

ضمن تبریک بسیار به دوستان نازنینم در این کانون فرهنگی باطراوت و آبرومند، ماندگاری و استقامت‌تان را در این راه سخت و پر از سنگلاخ ستایش می‌کنم و برایتان آرزوی تداوم دارم.

ویژه‌نامه سینمایی رازان

به زودی رازان ویژه‌نامه‌ای سینمایی منتشر خواهد کرد. از پژوهشگران، نویسندگان و علاقه‌مندان هنر سینما در استان مرکزی تقاضا دارد مقالات، خاطرات و یادداشتهای خود را درباره سینماها، سینماگران و فعالیتهای سینمایی در استان مرکزی در کمتر از سی صفحه A4 در فایل WORD با خط Mitra14 برای انتشار در این ویژه‌نامه به نشانی الکترونیکی رازان fasnamehrazan@gmail.com ارسال کنند.

اشتراک فصلنامه

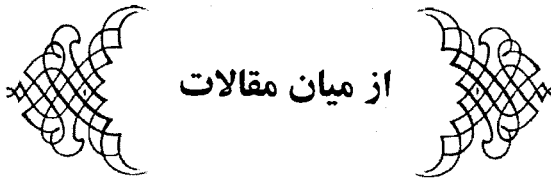
برای تداوم و حمایت از انتشار رازان مشترک شوید و اشتراک آن را به دوستانتان در سراسر کشور هدیه کنید. مزایای اشتراک بهره‌مندی از نشستهای فرهنگی هنری، جشنهای سال رازان و دریافت رایگان ضمیمه‌ها و ویژه‌نامه‌هاست.

بهای اشتراک بابت چهار شماره با احتساب هزینه پست سفارشی صد و سی هزار (۱۳۰/۰۰۰) تومان است. متقاضیان وجه اشتراک را به شماره کارت ۶۰۳۷۷۰۱۱۶۳۴۲۷۲۹۴ بانک کشاورزی به نام یوسف نیک‌فام واریز و تصویر برگه رسید و یا شماره پیگیری واریز کارت را با ذکر دقیق نشانی حتماً با قید کدپستی به نشانی پست الکترونیکی fasnamehrazan@gmail.com و یا به شماره تلگرامی ۰۹۳۵۲۲۸۰۱۸۱ به صورت تلگرامی و یا پیامک ارسال کنند.

نشانی بدین صورت حتماً همراه شماره پیگیری واریز ارسال شود:

نام و نام خانوادگی... کدپستی... محل سکونت... شماره تلفن...

راز



رومنو و ژولیت، لیلی و مجنون / عباس آذری
مقایسه داستان «دستگیری اربارق» و داستان «اسد و ثور» / محمدرضا زمان احمدی و حسین نومرادی
خوانش شعر مرثیه سروده احمد شاملو / جمشید بهرامی
خلیل ملکی در اراک / یوسف نیکفام
بازتاب عنصری بلخی در شعر شاعران دیگر / احمد بدخشان و سید رسول عبدی
شهر خوشمزه / فریدون فراهانی
چمچه گلشن (گلین) و عروسی قنات؛ رسم باران خواهی منطقه سربند / امیر مولوی

رومنو و ژولیت، لیلی و مجنون^۱

عباس آذری، شاعر و پژوهشگر ادبی

قلل رفیعی که از سلسله جبال ادبیات جهان سر برافراشته‌اند، بسیارند و قبل از آنی که در این مقال سخنی گفته شود، خود پیداست. یکی از آن قلل سرفراز، آثار شیوا و کم‌نظیر نظامی است. من اما قصد مقایسه دارم، اگر نه تحلیلی یا تطبیقی که گذرا و شتابزده بین دو قلّه سرفراز تاریخ ادبیات جهان. یکی «لیلی و مجنون» حکیم نظامی، شاعر توانای ایرانی و دیگری «رومنو و ژولیت» ویلیام شکسپیر، شاعر، نمایشنامه‌نویس، بازیگر و هنرمند ذوالفنون و کم‌مانند انگلیسی.

وجه مقایسه به زعم من چنین نقطه‌های عطفی می‌تواند داشته باشد: اول آنکه هر دو اثر جاودانی یاد شده به صورت شعر خلق شده‌اند.

دوم هر دو اثر جهانی‌اند. کمتر شعرشناس و ادیبی در جهان هست که لیلی و مجنون و رومئو و ژولیت را نخوانده باشد و بی‌گمان مقایسه‌هایی نیز صورت گرفته، صد البته من از این مقایسه‌ها به صورت مدون اطلاعی ندارم.

سوم اینکه صحنه‌پردازی‌ها و کلاً پرداخت داستان، معنأ و ظاهراً به طرز شگفت‌انگیزی به هم شبیه است. فرزندان دو قبیله، دو طایفه که هر دو از اشراف با نفوذ محلی هستند و هم در اثر بی‌نظیر شکسپیر و هم در لیلی و مجنون نظامی، در خصومت و دشمنی بین آنها تأکید شده است، عاشق یکدیگر می‌شوند و غیرغم تعصبات کینه‌توزانه پدران و قبیله خود تا وادی نیستی در عشق پاک خود اصرار می‌ورزند.

چهارم پرسوناژهای داستان و حوادثی که بر این شخصیتها می‌گذرد، کم و بیش از یک نوع طرز تفکر و نگرش خاص به هستی برخوردارند. پدرها، مادرها، دوستان، حاکم

۱. این نوشتار متن سخنرانی‌ای است که در مرداد ماه ۱۳۷۰ در نشستی خوانده شده است.

و سلطان وقت و... همه با یکدستی حیرت‌آوری نسبت به زندگی در دو اثر یاد شده، خلق شده‌اند.

قبیله «مونتاق» در مقابل قبیله «عامری» مجنون. قبیله «کاپولت» در مقابل قبیله «بنی‌سعد» لیلی. رومئو در مقابل مجنون. ژولیت در مقابل لیلیا. کلیسا و مرد مقدس در مقابل کعبه و توبه مجنون. «نوفل» دوست مجنون در مقابل «مرکوتیو» دوست رومئو. «ابن‌سلام» شوهر تحمیلی لیلی در مقابل «کنت پاری» شوهر تحمیلی ژولیت. پس از این وجوه درخشان مقایسه، آنچه تعجب یک خواننده موشکاف را برخواهد انگیخت بی‌گمان، فاصله طولانی زمانی است که بین تولد اثر دل‌انگیز لیلی و مجنون حکیم پارسی و رومئو و ژولیت هنرمند بزرگ اروپایی است. سال ۵۳۵ هجری قمری، یعنی اوایل قرن ششم یحتمل سال آغاز زندگی نظامی است. این اثر یعنی لیلی و مجنون در سال ۵۸۴ هجری قمری خلق شده است. به هر حال خلق این اثر در اواخر قرن ششم هجری بوده است که با یک محاسبه ساده هفتصد و پنجاه تا هشتصد سال پیش می‌شود.

شکسپیر اما چهارصد سال پیش می‌زیسته. یعنی در سال ۱۵۸۵ میلادی به دنیا آمده و ۱۶۱۶ میلادی رخت از جهان بر بسته. بدین‌سان و با کمی اغماض در تطبیق دقیق و علمی سالهای کوتاه‌قد قمری و سالهای میلادی چنین در دست داریم که حداقل چهارصد یا سیصد و پنجاه سال تفاوت تقدم و تأخر دو اثر است. لیلی و مجنون زودتر از رومئو و ژولیت دیرتر. همین جا بگویم القای این شبهه که شکسپیر احتمالاً از وجود چنین تراژدیِ اعجاب‌انگیزی در شرق میانه خبر داشته یا آن را خوانده باشد، بسیار نابه‌جا و این تصور بسیار نامحتمل است. معذالک توارد اعجاب‌انگیز این دو اثر زیبا، انسان را به فکر فرو می‌برد که چه شده است، یکی در شرق و دیگری در غرب خط طلوع چنین اثری با این شباهتها بیافرینند. گیریم اصل داستان از خود نظامی نباشد، من تأکیدات تلمیحات ادیبانه و سخت استادانه‌ای را که در این اثر جاودانی به کار رفته است؛ چنانچه در پرداخت شاهنامه فردوسی نیز چنین است، کاری سترگ می‌دانم که از عهده کمتر شاعری برمی‌آید؛ ولی ناگزیر و با علم به این که فقط زحمت پرداخت شعری داستان را باید به نام نظامی به حساب آورد. معتقدم چنین پرداختی با این ملاحظت و زیبایی روح شاعر را همچنان که هر اثر بکر دیگری در خود دارد و اگر مقایسه تواردی کرده‌ام به لحاظ خلق صحنه‌های بسیار دل‌انگیزی است که خود شاعر در آن دخالت کرده است، چه داستان رومئو و ژولیت هم در سرزمینی غیر از انگلستان - یعنی زادگاه شکسپیر -

اتفاق می‌افتد و فقط ثبت آن با شکسپیر بوده است. توضیح این نکته را نیز در همین جا ضرور می‌دانم که پس از حکیم پارسی، سخنوران دیگری چون «عبدالرحمن جامی»، «امیرخسرو دهلوی»، «عبدالله هاتفی»، «هلالی جغتایی»، «ضمیری»، «مکتبی» و «عبدی بیگ شیرازی» در زمانهای مختلفی هم این داستان را به بند نظم کشیده‌اند، اما من جسارتاً از روح یکایک آن عزیزان اندیشمند و توانا، تقاضای بخشش عرض می‌کنم که هیچ کدامشان به زیبایی و روانی لیلی و مجنون نظامی با تلمیحات و تزیینات شاعرانه مخصوص به خود کاری نکرده‌اند!

این که دختر رییس قبیله بنی‌سعد است که بسیار ثروتمند و قدرتمند است و در نزدیکی قبیله عامری که مجنون فرزند رییس آن قبیله است زندگی می‌کند، درست شبیه پرداخت شکسپیر است در مورد دو خانواده ثروتمند و قدرتمند شهر ورونا. طایفه کاپولت و طایفه مونتگ. لیل دل به عشق قیس - مجنون - می‌سپارد و این شیفتگی چنان هر دو جوان را در خود می‌گیرد که بی‌اعتنا به تمام خصومت‌های دو قبیله، دست از طلب برنمی‌دارند.

در آغاز داستان، نظامی در شرح خانواده قیس - مجنون - یعنی قبیله عامری چنین وصفی آمده است:

صاحب هنری به مردمی طاق	شایسته‌ترین جمله آفاق
بر عامریان کفایت او را	معمورتین ولایت او را
درویش‌نواز و میهمان‌دوست	اقبال در او چو مغز در پوست

و شکسپیر نیز در آغاز برای شناساندن خاندان مونتگ که رومئو فرزند آن خاندان است می‌گوید:

بی‌نظیر مردی که سخاوت او، باران را فرو می‌ریخت.

رومئو در ضیافت بزرگی که در قصر کاپولت‌ها برقرار شده، دزدانه و ناشناس حضور می‌یابد. ژولیت را می‌بیند که از همه دختران در آن مجلس بزم زیباتر و دلرباتر است. در وصف او شکسپیر چنین می‌سراید:

نور بلور قامتش شمع را خجل کرده بود.

نه... که آفتابی بود، گویی

بر شده در نیمه‌شب، ای عجب!

و نظامی لیل را در اولین دیدار قیس چنین وصف می‌کند:

نورسته گلی چو نار خندان چه نار و چه گل؟ هزار چندان!
 روشن گهری ز تابناکی شب روز کن سرای خاکی!
 لطفاً کمی دقت بفرمایید. شکسپیر می گوید: نور بلور قامتش شمع را خجل کرده
 بود... نظامی می گوید:

روشن گهری ز تابناکی شب روز کن سرای خاکی!
 در این ضیافت رومئوی ناشناس خود را به ژولیت شاد و بازیگوش و خندان می‌رساند
 و چنین می گوید:

من زائری دردمندم
 کدام مجوز آیا شایسته‌تر از کلام آری توست؟
 تا دستت را به بهانه‌ آمرزش گناهم
 ببوسم

نظامی اما اولین مکالمات قیس و لیلا را چنین سروده است:

سر دفتر آیت نکویی شاهنشہ ملک خوبرویی
 بنواز به لطف یک سلامم جان تازه نما به یک پیامم

ژولیت در اثر شکسپیر پاسخ رومئو را چنین می‌دهد:

ای مرد...

ای زائر پاک

بوی ریا و سالوس از عبادت تو نمی‌آید

من اما قدیس نیستم

بگذر از بوسیدن دستانم

اما دستم را بگیر... دستم را... بگیر!

لیلا اما در پاسخ قیس فقط او را نگاه می‌کند و حرفی نمی‌زند، یا نظامی ترجیح داده
 است که آن حجب و شرم را که دختران شرقی در چنین هنگامه‌ای با سرخ شدن زیبای
 گونه‌ها بروز می‌دهند، با زیبایی ثبت و هم آن را توصیف کند. چنین می‌گوید:

او نیز هوای قیس می‌جست در سینه‌ هر دو مهر می‌رست
 یاران سخن از لغت سرشتند ایشان لغتی دگر نوشتند
 یاران ورقی ز علم خواندند ایشان نفسی به عشق راندند

خوب! این که لیلا با نگاه مکنون خود را بیان می‌کند، کاری‌ست که در شرق زیاد می‌شود. غرب اما، شاید بیگانه با این نوع ایجاد ارتباط باشد. به قول آن عزیز، «سکوت سرشار از ناگفته‌هاست!» شاید شرقی‌ها و بیشتر ایرانی‌ها با زبان نگاه آشنایی داشته باشند، این شاید که می‌گوییم به دلیل آن است که در ادبیات ما سخن از اشارات معنی‌دار و نگاه‌های عاشقانه هم شده است. حافظ می‌گوید: در نظر بازی ما بی‌خبران حیرانند...

به داستان برگردیم. به دلیل دشمنی دیرینه خاندان کاپولت و مونتآگ، رودخانه‌ای از خون بین رومئو و ژولیت جریان دارد که وصال این دو دل‌داده را بسیار مشکل یا ناشدنی می‌کند. رومئو به ناچار راز خود را با کشیش مهربانی به نام «پی‌یر لارنس» در میان می‌گذارد و از او می‌خواهد تا راهنمایی‌اش کند. لارنس به او می‌گوید: «ای فرزند، آرام باش، آرام قدم نه، تا به سر نیفتی، اگر دل را تبایع دیده کنی، چونان آتشی که در خرمن، بنیادت شعله‌ور خواهد شد.

اما رومئو قبل از اینکه نصایح کشیش را بپذیرد، بیشتر نگران می‌شود و در کار خود اصرار می‌ورزد! شبیه به چنین صحنه‌ای در کار نظامی هم هست. بسیار دلنشین‌تر و زیباتر. پدرش قیس را به کعبه می‌برد و از او می‌خواهد که توبه کند و عشق لیلا را فراموش کند:

بگرفت به رفق دست فرزند	در سایه کعبه داشت یک چند
گفت ای پسر این نه جای بازیست	هشدار که جای چاره‌ساز نیست
در حلقه کعبه حلقه کن دست	کز حلقه غم بدو توان رست
گو، یا رب از این گزاف کاری	توفیق دهم به رستگاری
دریاب که مبتلای عشقم	آزاد کن از بلای عشقم
مجنون چو حدیث عشق بشنید	اول بگریست پس بخندید
می‌گفت گرفته حلقه بر در	کامروز منم چو حلقه بر در
گویند ز عشق کن جدایی	این نیست طریق آشنایی
در حلقه عشق جان فروشم	بی‌حلقه او مباد گوشم
پرورده عشق شد سرشتم	جز عشق مباد سرنوشتم
یا رب به خدایی خدائیت	وانگه به کمال پادشائیت
کز عشق به غایتی رسانم	کو ماند اگرچه من نمانم
از چشمه عشق ده مرا نور	وین سرمه مکن ز چشم من دور
گرچه ز سراب عشق مستم	عاشق‌تر از این کنم که هستم

یا رب تو مرا به روی لیلی	هر لحظه بده زیاده میلی
از عمر من آنچه هست بر جای	بستان و به عمر لیلی افزای
گرچه شده‌ام چو موی از غم	یک موی نخواهم از سرش کم
از حلقه‌ او به گوشمالی	گوش ادبم مباد خالی
بی‌باده او مباد جامم	بی‌سکه‌ او مباد نامم

کسانی که با ادبیات اروپا آشنایی دارند (به خصوص در این اثر شکسپیر چنین است) تناقضاتی بین پیچیدگی عرفان شرقی و صراحت عرفان یا گرایشهای نسبتاً عرفانی آثار ادبی اروپا درمی‌یابند. یعنی اینکه رگه‌های فانتزی سهل‌الوصول که در آثار ادبی اروپا به چشم می‌خورد، قاعدتاً نباید از نوع عرفان عمیق و وهم‌آلود و اسرارآمیزی باشد که به هر حال شرق را بدان مشهور ساخته است. اگرچه در این وجیزه قصد دیگری است، لزوماً چنین پیش آمده و چنین باید گفت که قیاس بین پرداختهای متافیزیکی نظامی و شکسپیر به هیچ وجه از یک جنس نمی‌تواند باشد. اما چنین اتفاق افتاده که خواننده را به فکر فرو می‌برد، یعنی وقتی عشق رومئو آن چنان است که نه تنها هیچ تصمیمی و پیشنهادی و راه حلی او را منصرف نمی‌کند، بلکه از این عشق دنیا را به رنگ دیگری می‌بیند و نظم هستی را در گرو ارتباط مستقیم و مغناطیسی نیرومندی به حساب می‌آورد که بین عاشق و معشوق پدید آمده است. باید گفت شکسپیر چیزی را ورای عشق انسان به انسان دیگر را طرح می‌کند، همچنان که استنکاف مجنون از توبه کردن و اصرار او برای بیشتر عاشق شدن نیز چنین القایی دارد که بی‌عشق هستی معنا ندارد. «خدایا عاشقم، عاشق‌ترم کن!» کار مجنون بدانجا می‌کشد که در بیابانهای سوزان سرگردان می‌شود. از تصادف روزگار «نوفل» نامی که با چند نفر همدم برای شکار در آن وادی می‌گشتند، با مجنون آشنا می‌شود:

مجنون رمیده نیز در دشت	سرگشته چو بخت خویش می‌گشت
هر عاشق گاه او شنیدی	هر جامه که داشتی دریدی
نوفل نامی که از شجاعت	بود آن طرفش به زیر طاعت
روزی ز سر قسوی سلاخی	آمد به شکار آن نواحی
در رخنه غارهای دلگیر	می‌گشت به جستجوی نخجیر
دید آبله پای دردمندی	بر هر مویی ز مویه بندی
پرسید ز خوی و از خصالش	گفتند چنانچه بود حالش

نوفل یا دوست جدید قیس (مجنون) چنان شیفتهٔ حال او می‌شود که قول می‌دهد او را به وصال معشوق برساند:

دوستی آن دو بسیار عمیق می‌شود:
کاین دلشده را چنانکه دانم باید که به کام دل رسانم

کاردند به هم شرابخواری	ماهی دو سه در نشاط کاری
شادی و نشاط می‌نمودند	روزی دو به دو نشسته بودند
بیتی دو سه گفت عاشقانه	مجنون ز شکایت زمانه
بر باد فریب داده خاکم	کای فراغ از آه دردناکم
از چون تو کسی روا نیستم	قولی که در او وفا نیستم
چون تشنه ز آب زندگی دور	بی‌یار منم ضعیف و رنجور
گنجی به ده خراب دادن	شرط است به تشنه آب دادن
و رنه نه من و نه زندگانی	گر لیلا را به من رسانی

نوفل از این عتاب و اعتراض مجنون تصمیم می‌گیرد که لیلا را رسماً خواستگاری کند و وقتی پاسخ منفی دریافت می‌کند، به قبیلهٔ لیلا لشکر می‌کشد تا با توسل به زور مجنون را به هدف برساند. همچنان که حدس می‌زنید نبرد آغاز می‌شود:

و ایشان به هم آمدند چون کوه برداشته نعره‌های انبوه
دریای مصاف گشت جوشان گشتند مبارزان خروشان

مجنون اما در این نبرد استثنایی خونین، همچنان که علی‌الظاهر دیوانگان و از عقل‌رسته‌گان چنین می‌کنند، جانب سپاه معشوق را می‌گیرد و برای کشتگانش دل می‌سوزاند:

پرسید یکی که ای جوانمرد کز دور، زنی به چرخ ناورد
ما از پی تو به جانسپاری با خصم تو را چراست یاری؟
گفتا که چو خصم یار باشد با تیغ مرا چه کار باشد؟

در این مخاصمه خونین سرانجام کار به صلح می‌کشد. ولی نوفل، مجدداً پس از تجدید قوا جنگ را آغاز می‌کند و بر سواران خستهٔ قبیلهٔ لیلا (بنی‌سعد) پیروز می‌شود. پدر هزیمت پذیرفتهٔ لیلا به رسم آن روز پیش نوفل پیروز می‌آید و می‌گوید:

مجروحم و پیر و دل شکسته
 گر دخت مرا بیاوری پیش
 راضی شوم و سپاس دارم
 اما ندهم به دیو، فرزند
 گر در کف او نهم زمامم
 گرنه به خدا چو باز گردم
 برم سر آن عروس چون ماه
 چون او ورقی چنین فروخواند
 زان چیره زبان رحمت‌انگیز
 ما گرچه سرآمد سپاهیم
 چون می‌ندهی دل تو داند
 دور از تو به روز بد نشسته
 بخشی به کمینه بنده خویش
 از حکم تو سر برون نیارم
 دیوانه به بند به که در بند
 با ننگ بود همیشه نامم
 وز لطف تو بی‌نیاز گردم
 در پیش سگ افکنم در این راه
 نوفل به جواب او فروماند
 بخشایش کرد و گفت برخیز
 دختر به دل خوش از تو خواهیم
 از تو به ستم که می‌ستاند؟

پدر لیلا به اتهام دیوانگی مجنون، نوفل را تهدید می‌کند که اگر در این کار اصرار بورزی سر لیلا را می‌برم و پیش سگ می‌اندازم، اما حاضر نیستم که دخترم را به یک دیوانه بیابانگرد مجنون به شوهری بدهم. کار مجنون از این پس بیشتر دلخراش می‌شود. دیگر تمام امیدش را از دست داده است و بی‌کس و تنها دوباره سر به بیابانها می‌گذارد.

از رومئو زیاد دور شدیم. عجیب این است که در پرداخت استادانه شکسپیر، رومئو نیز یارانی دارد که در نبردی سخت با خاندان ژولیت کار عاشق بیچاره را خراب‌تر می‌کنند. «مرکوتیو» دوست رومئوست. فردای روزی که رومئو پیش لارنس کشیش به چاره‌جویی رفته است در یکی از کوچه‌های شهر ورونا، سر راه بر «تایالت» که عموزاده ژولیت است و او را سخت دوست دارد می‌گیرد و نبرد آغاز می‌شود. تا جایی که نیمی از اهالی شهر ورونا به پشتیبانی کاپولتها و نیمی به طرفداری موتاگها به شورش برمی‌خیزند. در این معرکه، رومئو هم مثل مجنون کمابیش طرف قبیله یار را می‌گیرد و سعی دارد با نصایح خود بین دو مخاصم قسم خورده را وساطت کند. اما مسأله وقتی به کلی خراب می‌شود که مرکوتیو فداکار با شمشیر تایالت کشته می‌شود و رومئو هم به ناچار در یک درگیری ناگزیر تایالت را از پای درمی‌آورد. کشته شدن دو جوان از دو قبیله دشمن چیزی نیست که با راه حل‌های تجربه شده و به آسانی بتوان از شدت و وخامت تصادم بین دو دشمن جلوگیری کرد. کار بالا می‌گیرد و سلطان شهر ورونا با